فهرست مطالب:

اشاره به مباحث قبل: 3

تعریف و اصطلاحات فقه

3

1ـ اصطلاح اول: عام العام 3

2ـ اصطلاح دوم: 3

3ـ اصطلاح سوم: 3

4ـ اصطلاح چهارم: 3

5ـ اصطلاح پنجم: 4

6ـ اصطلاح ششم: 4

7ـ اصطلاح هفتم: 4

تمایز علوم 4

1ـ تمایز موضوعی 4

تمایز اعتباری 5

2ـ حجم مسایل 5

سؤال: تمایز به هدف 6

پاسخ استاد: 6

علوم مرتبط با فقه تربیتی 6

اعتبار علم اخلاق 7

قلمرو علم اخلاق 7

1ـ فقه الاخلاق(رفتار و صفات) 7

2ـ فقه الصفات 7

3ـ فقه روابط 8

جمع‌بندی دانش فقه اخلاق 8

بسم الله الرحمن الرحیم

**موضوع:** اصول و روش‌های تربیتی/ مقدمات (رابطه فقه و اخلاق)

**اشاره به مباحث قبل:**

دو واژه یا دو قلمرو فقه و اخلاق تبیین شد و اصطلاحات آن را برسی کردیم. حاصل سخن هم این شد که دو واژه «فقه التربیه» و «فقه الاخلاق» باهم متفاوت هستند.

**تعریف و اصطلاحات فقه تربیتی**

**1ـ اصطلاح اول: عام العام**

در فقه التربیه یک معنای عام العام وجود دارد که فقه به معنای اعم از استنباط احکام است و شامل استنباط مباحث معارفی و کلامی هم می‌شود؛ یعنی فقه تربیتی مسایل معارفی، فقهی شرعی فرعی را در بر می‌گیرد. این از طرف واژه فقه، در طرف «تربیت»، این واژه هم به معنای عام است یعنی اعم از خودسازی (خودسازی حوزه اخلاق) و دیگرسازی و هم همه ساحت‌های تربیت، درونی و برونی و ... را در بر می‌گیرد.

**2ـ اصطلاح دوم:**

معنای دوم فقه التربیه آن است که فقه را مقید کنیم به احکام فرعی شرعی در مقابل فقه اکبر، اما واژه «تربیت» را به معنای اعم بگیریم.

**3ـ اصطلاح سوم:**

معنای سوم از فقه تربیتی آن است که اصطلاح دوم معکوس شود. یعنی فقه را به معنای عام بگیریم اعم از فقه اکبر (کلام) و اصغر اما تربیت به مفهوم مقابل اخلاق به کار برود. این هم یک الگو است.

**4ـ اصطلاح چهارم:**

در معنای چهارم، فقه در نقطه مقابل فقه اصغر و فقط به معنای فقه اکبر و معارف کلامی به کار برود ولی مباحث احکام را شامل نشود. فقه به معنای خاص است اما اختصاص به مباحث کلامی دارد. تربیت به معنای عام باشد و شامل خودسازی و دیگرسازی بشود.

**5ـ اصطلاح پنجم:**

فقه به معنای فقه اکبر بگیریم و تربیت را به معنای خاص بگیریم و اخلاق از آن خارج شود.

**6ـ اصطلاح ششم:**

این اصطلاح مورد نظر ما است. فقه التربیه به این معنی است که: فقه یعنی العلم بالاحکام الشرعیه الفرعیه؛ تعریف خاص از فقه و اصطلاح متعارف گفتمان فقهی رایج مراد است و مراد از تربیت، تاثیرگذاری و تغییر رفتار دیگران است، نقطه مقابل اخلاق. در این تعریف هر دو واژه فقه و تربیت محدود و مقید است. البته ممکن است از جهات دیگر عام باشد زیرا تربیت معانی دیگر هم دارد چنانچه در جلد اول فقه تربیتی اشاره کردیم.

**7ـ اصطلاح هفتم:**

تربیت را به مفهوم محدود بگیریم و نقطه مقابل تعلیم باشد.

ما معنای ششم را قبول داریم و توضیحی که در این بحث ارائه شد، از آنچه در جلد اول فقه تربیتی آمده، منقح‌تر است، لذا در بازنگری و تجدید چاپ باید لحاظ شود.

**تمایز علوم**

فلسفه بحث همین است که استطراداً عرض کنیم که چرا اصطلاح ششم را ترجیح دادیم زیرا:

**1ـ تمایز موضوعی**

تمایز علوم به یکی از چند چیز است. ما مثل فلاسفه تمایز علوم را به موضوعات آن می‌دانیم. تفاوت در اغراض و ساختار ملاک نیست. روح آن تمایزات به تمایز در موضوعات بر می‌گردد. پس قوام هر علمی به موضوع آن است.

**تمایز اعتباری**

اما وقتی علم برش بخورد و به رشته‌های مختلف تجزیه شود در عین اتحاد در موضوع، تمایز آن به امور اعتباری و قرارداد است. مثلاً در روان شناسی که علم واحد است و از رفتار و روان آدمی بحث می‌کند؛ طبق این تعریف همه زیر رشته‌های روان‌شناسی یک علم است. اما اگر جهات مختلف به آن اضافه شود مانند بررسی روان افراد در محیط صنعتی، سیر رشد روانی افراد و ... و سپس به رشته‌های کوچک‌تر تجزیه کنیم، این تجزیه تابع میل و قرار داد ما است. می‌توان ملاک را به موضوع محصور نکرد و همه را یک علم دانست تا مباحث مختلف بشود، فصل‌ها و اجزاء آن علم و از طرفی می‌توان دانش‌ را بر اساس طبقه‌بندی و جهات دیگر به علوم مختلف تجزیه کرد. در بعضی از علوم این طبقه‌بندی‌ها و تجزیه خیلی مهم است.

پس معیار تمایز فلسفه با علوم دیگر متفاوت است؛ وحدت علوم بر اساس قرارداد است اما موضوع اعم و اخص درست است.

**2ـ حجم مسایل**

قرارداد باید تابع معیار و مصالح باشد؛ یکی از مهمترین مصالح برش و تجزیه علوم این است که حجم مسایل علم زیاد شود. اگر حجم دانش کم باشد، باید بر اساس وحدت موضوع، وحدت آن حفظ شود و اگر مسایل و مباحث آن زیاد باشد، می‌تواند به علوم و رشته‌ها تجزیه شود. در روان‌شناسی که بخشی از فصول آن حجیم شده است و از علم اصلی جدا شده است ولی بخشی دیگر از فصول آن به دلیل کم حجمی، امتزاج و اختلاط دارد. پس مهم حجم مسایل و مطالب است.

این بحث را حدود 25 سال قبل در ضمن تدریس اسفار می‌گفتیم و به نظرات استاد مصباح هم در این حوزه توجه داریم. ایشان مطلبی دارند که ملحوظ است.

**سؤال: تمایز به هدف**

غربی‌ها بیشتر هدف را معیار تجزیه یا وحدت علوم قرار می‌دهند.

**پاسخ استاد:**

غربی‌ها دقت ندارند؛ اگر دقت کنیم، همه عوامل تمایز بخش به موضوع بر می‌گردد. مرکز ثقل تمایز موضوع است که از حیثی علمی است و از حیث دیگر علم دیگر.

در فقه التربیه و با قبول اصطلاح ششم، حجم مطالب و مباحث تربیت، معارف و اخلاق زیاد می‌شود (فقه اکبر و اصغر). در درون تربیت هم مسایل خیلی زیادی مطرح است. وقتی موضوع جداگانه وجود دارد و از طرفی حجم مسایل هم بالا است، ضرورت ندارد که خود را به زحمت بیندازیم و همه را یک علم بدانیم. از طرفی تفاوت‌هایی از حیث روش و متدولوژی و ... هم دارد.

**علوم مرتبط با فقه تربیتی**

نتیجه اینکه ما چند دانش داریم:

1ـ فقه تربیتی به معنای اصطلاح ششم

2ـ فلسفه تربیت، فقه اکبر یا کلام تربیتی

3ـ فقه اخلاق

4ـ فلسفه اخلاق

این تفکیک و تجزیه کاملا منطقی است و حجم بالای مسایل هم همین را اقتضا می‌کند.

**اعتبار علم اخلاق**

مطلب دیگر: در حوزه اخلاق و فقه که ملاحظه کردید که: اخلاق بنابر برخی نظریات دانشی است که موضوع و محمول خود را دارد و جزیی از فقه است اما ما معتقدیم که اخلاق در مقام داوری، داوری آن باید به یکی از قواعد و ادله معتبر باشد. در این صورت باید دید حجت است یا خیر؟ اگر معتبر بود، این اخلاق از مبادی فقه قرار می‌گیرد. در این صورت از منطق یک فرد متدین، باید دارای حکم شرعی، یا عقلایی مورد تأیید شارع یا حکم عقلی باشد. اگر معتبر نباشد، برای متدین ارزشی ندارد، زیرا اخلاق ظنی اعتبار ندارد. بخشی از دعواهای ما با غربی‌ها در همین اخلاق ظنی است. احتیاط خوب است اما باید مؤید به عقل، شرع یا سیره عقلاء باشد. بنابراین داوری حسن و قبح اخلاق باید مؤید به سیره عقلا، عقل یا شرع باشد. پس اگر اخلاق معتبر شد، مقبول انسان متدین می‌افتد و برای دیگران هم مقبول است و الا فلا.

**قلمرو علم اخلاق**

بحث دیگر که قبلاً هم اشاره کردیم این است که در قلمرو علم اخلاق می‌توان چند بحث را مطرح کرد:

**1ـ فقه الاخلاق**

مراد ما از فقه الاخلاق به یکی از دو اصطلاح است:

1. به معنای اعم از فقه صفات و رفتار، که در این صورت در مقابل فقه رایج قرار ندارد و فقه اخلاق قسیم فقه رایج نخواهد بود، زیرا فقه رفتار اخلاقی در باب‌هایی از فقه موجود است و در برخی موضوعات که کمتر کار شده، باید باب‌های خاص هر موضوع ابداع شود. ما این اصطلاح را نمی‌پسندیم.

2ـ مراد از فقه اخلاق، فقه الصفات باشد؛ فقه موجود به فقه الصفات نپرداخته است. فقه الصفات (فقه الفضایل و الرذایل) که آقای غلامرضایی آن را پیگیری می‌کنند و امیدواریم به نتیجه برسد.

اما آن حوزه رفتاری در کتاب‌های فقهی موجود است و البته باید غنی‌سازی شود و بعضی از رفتارها که مورد غفلت قرار گرفته، باید باب جدید باز و ابداع شود. بنابراین ما تعبیر «فقه الاخلاق» را نمی‌پسندیم بلکه آنچه بیشتر به مقصود نزدیک است، «فقه الصفات» است.

**2ـ فقه روابط**

یکی دیگر از فقه‎های کار نشده، فقه روابط اجتماعی است.

**جمع‌بندی دانش فقه اخلاق**

پس فقه اخلاق سه دسته می‌شود:

1) فقه الصفات، جهاد با نفس، فقه اکتساب فضایل و اجتناب از رذایل.

2) فقه روابط اجتماعی؛ این فقه هنوز در فقه ما جایگاه معین ندارد. این بحث جا دارد که مستقل بحث شود البته با یک مقدمه اکتساب و اجتناب.

3) فقه رفتارهای اخلاقی که غالبا در ابواب موجود فقه، جایگاه دارد.

این الگو در فقه اخلاق پیشنهاد می‌شود. این نقشه اگر اجرایی شود، موجب غنای فقه می‌شود.